

فرازی بر دیالوگ کرد - آذری در ایران

طرح موضوع:

ایجاد و تعمیق شکاف میان گروههای اجتماعی مجاور و یا همزیست برپایه مشخصه‌های هویتی و فرایند سیاسی کردن آن؛ تاکتیکی آزموده شده و موثر در هدردهی انرژی جوامع بجای تغذیه متقابل می‌باشد. همچنین، رکن اصلی استراتژی برتری یابی در سیاستهای استعمار کلاسیک است که اثرات چندین جانبه آن هنوز هم بر منطقه خاورمیانه به چشم می‌خورد.

پارامترهای زبان، لهجه، دین، مذهب، نژاد، عشیره و گاه خانواده در خاورمیانه به نحو چشمگیری پویندگی شده و به حالت کانون و محور مناسبات در آمده است. می‌دانیم که گونه‌گونی فی‌الذات، مسبب پراکندگی و ضعف نیست بلکه در بستر و شرایط مناسب با امتزاجی مثبت حتی می‌توان از آن سنتزهایی عالی‌تر هم به دست آورد. اما در حالت عکس، کنش و واکنشهای اجتماعی می‌تواند تا بروز رویدادهایی تراژیک هم پیش برود. بنا به دلایلی روزانه - تاریخی و داخلی - خارجی، مناسفانه تابلوی خاورمیانه بیشتر با قلمهای حالت دوم رنگ خورده است.

این نوشتار تلاش دارد تا در میان این وضعیت عمومی، ذره‌بین دقت را بر سیر و کیفیت روابط میان آذریها و کردها در ایران قرار داده و در رابطه با آن، پیشنهاداتی ارائه دهد. باشد تا با تلاشهایی از این دست، دیالوگی نظری آغاز گردد و بتوان با فربه و پرجانبه‌سازی، آن را به گستره و لایه‌های هر دو جامعه تسری داد. با کمال تاسف هنوز حتی در میدان روشنفکری نیز بحث چنین دیالوگی به میان نیامده است. این حالت، بیانگر کاستی بزرگی است که در آینده روند آن، خساراتی را به بار خواهد آورد. تاکنون پرهیز از پرداختن و یا نادیده‌انگاری این مقوله، خطا بوده که عمده مسئولیت آن نیز بر عهده جریانات سیاسی - روشنفکری است.

الف - نظری چند پیرامون آذربایجان ایران

1 - نگاهی گذرا به گذشته:

بلحاظ وجود دیدگاههایی متفاوت و گاه متضاد پیرامون ریشه تاریخی آذریها، در این نوشته از اظهارنظراتی قطعی پرهیز می‌شود. اگر فاکتور زبان آذری امروزین در میان نبود، با استناد به شواهد تاریخی - جغرافیایی می‌شد تاحدی براحتی در مورد آریایی بودن ساکنان آنروپادگان نظر داد. اما به نظرم نگارش علمی تاریخ آذربایجان و ملت آذری به یک پروژه مطالعات تخصصی و کارشناسی نیاز دارد. البته هدف این کار نباید تاریخ‌سازی، افسانه‌پردازی و یا فراهم آوردن زمینه برای تولید و تغذیه نگرشهای شوونی باشد. بهر حال، آشکارست که وضع موجود هر پدیده اجتماعی باید در ارتباط با گذشته آن مورد بررسی قرار گیرد. از این رو، محافل آکادمیک و روشنفکری آذری باید به این مهم بپردازند.

در این رهگذر؛ هم نباید به دام نگرشهای قیوم‌سالارانه فارسی در قبال گروههای قومی - اتنیکی ایران افتاد و نه با برداشت پان‌ترکیستی و با استناد به افسانه‌ها، گرگهای خاکستری را پدران آذریها دانست. معتقدم تزی که آذریان را ساکنان اصلی و نخستین این جغرافیا می‌داند باید تقویت و با داده‌هایی قابل اعتماد اثبات شود. قطعیت احتمال مهاجرت آذریان و پیونددهی تاریخ آنان با نظریه "گسترش موج رو به غرب اقوام ترک شرق آسیا"، نمی‌تواند با روندهای تاریخی کاملا جور درآید. در چنین حالت‌هایی؛ کنش و واکنش فرهنگی - نژادی در جریان رویارویی می‌تواند محور بحث قرار گیرد اما زدودن کامل قوم مغلوب و جایگزین شدن یک‌باره قوم غالب، پدیده‌ای نادر است. در حالیکه اثبات نمونه‌ای از

این دست در تاریخ ایران کار آسانی هم به نظر نمی‌رسد. یعنی ناممکن است که ساکنان آتروپاتن به یکباره از صحنه تاریخ محو و ترکهای آسیای دور، جایگزین آنان شده باشند.

بر پایه مطالعات دیاکونف، سرزمین ماد آتروپاتن از دیرباز بخشی از امپراتوری سیاسی ماد را تشکیل داده است. آیین زرتشتی در میان ترکیب قومی این مناطق رواج کامل داشته است. بعدها نیز ساتراپ‌نشین ماد بزرگ در عهد هخامنشیان و سلسله‌های بعدی، از خصوصیت یکی از ایالت‌های اساسی سهیم در اقتدار مرکزی برخوردار بوده و ساکنان آن دیار در کنار پاسداری از سیادت آیینی - قومی - فرهنگی خویش، در روندهای سیاسی آن دوران نقشی مهم بازی کرده‌اند. شناخت تغییرات در رژیم قومی - اتنیکی آتروپاتن در این دوره از تاریخ نیازمند بررسی‌های بیشتری است.

پذیرش آیین اسلام از سوی مردمان آذری به دشواری و در زمانی طولانی انجام گرفت. واکنشها در برابر استیلای ایدئولوژی اسلام در هیئت قیامهایی با ماهیت زرتشتی به مدت چندین سده ادامه یافت. قیام بابک، مشهورترین خیزش مردمی از این نوع به شمار می‌رود. حفظ اصالت "آذری - ایرانی - زرتشتی" محتوای این قیامها را تشکیل می‌داده است.

بعلاوه‌ی سده‌های نخستین هجری، مسلم است که آذریان در سده‌های بعدی و بویژه اخیر، نقش اساسی تری در سیر سیاسی - اجتماعی ایران بازی کرده‌اند. چه در دوران سلسله‌هایی که ترک خوانده شده و چه در دوره‌های بعدی، تقریباً ارکان اساسی سیاست، بروکراسی، فرهنگ - ادبیات، اقتدار، اقتصاد و ... در دست آذریها بوده است. بیشتر فرهنگ‌سازان ایران، اصالتاً آذری بودند.

2- امروز آذربایجان

در سه مورد اصلی بررسی می‌شود:

الف - درهم‌تنیدگی سیاسی - اداری با اقتدار مرکزی؛ هرچند استعداد نفوذ خزنده و از پایین در سیستم اقتدار، یکی از ویژگیهای ترکهای عثمانی و نیز ترکهایی بود که از سمت شرق به حغرافیای ایران می‌آمدند، اما همین خصلت در مورد آذریان هم مصداق دارد. نفوذ از بدنه و رسیدن به اریکه اقتدار (غلام استخدام شده دیروز، پادشاه امروز) در نمونه‌های تاریخی قابل‌مشاهده است. البته باید تفاوتی ماهوی میان ترکهایی که از شرق وارد فلات ایران شده‌اند را با آذریهای آذربادگان قایل شد. با اینحال در فرهنگ سیاسی دارای شباهتهایی نیز هستند.

هدفم در اینجا اشاره به وضعیتی است که آذریان در ایران، سهم عمده‌ای در ترکیب اقتدار داشته‌اند. اما در هر حالت، سیادت فرهنگ فارسی را بصورت اصلی والا و اساسی رعایت کرده‌اند. این، در ابتدا نوعی برخورد خودگزینانه بوده چراکه زیر فشارهای شوونی فارسیسم صورت نگرفته است. با آنکه مرکز اقتدار یعنی دربار، دارای ماهیتی جداگانه بود اما زبان سیاست و اقتدار همواره فارسی بوده است. چنین پدیده‌هایی سیاسی، کمیاب یا نایاب نیستند اما پوزیسیون‌گیری آذریان در درون سازه‌های سیاست، دارای ویژگیهایی منحصر بفرد است. این روال در تاریخ معاصر و اقتدار رژیم جمهوری اسلامی هم کماکان ادامه یافته و در واقع مغز و بازوهای حکومت را تعیین و به راه برده‌اند.

ب - درهم‌تنیدگی مذهبی؛ هویت مذهبی، که وحدتی بر پایه شالوده‌های ایدئولوژیکی و آرمانی ایجاد می‌کند، به تضعیف و یا گسست هویت قومی - ملی راه باز می‌کند. در وضعیتی که مذهب داراری خصوصیات سیاسی و یا سیاسی شده باشد، آثار آن به مراتب بیشتر می‌گردد.

روایتهای تاریخی حکایت از شیعه‌سازی آذربایجان طی کشتارهایی سرخ دارند. قتل هزاران آذری سنی در مسجد کبود تبریز، یکی از نمونه‌هایی است که در بیشینه منابع تاریخی معتبر بدان اشاره شده است. بهر حال امپوزیسیون شیعه به عنوان باورداشتهی رادیکال، همزمان با حرکت شیخ صفی‌الدین اردبیلی بانی صفویه، در آذربایجان صورت و رواج یافته است. از آن دوره به بعد، اشتراک برپایه مذهب با فارسهای شیعی بعنوان معیاری تیزتر، جایگزین اشتراکات قومی آذری گردیده است.

خود مذهب شیعه، به دلیل غالبیت باورهای "این دنیایی" در جهان بینی آن و برخورداری از رهنمودهایی سیاسی (بوژه شکل روزآمدشده آن که عمدتاً با کمک جریانهای روشنفکری؛ ابتدا اسدآبادی و در قرن اخیر، شریعتی و جریان جمهوری اسلامی انجام گرفته است) به شدت عملگرا و فونکسیونالیست می‌باشد. این خصلت در رویه‌های سیاسی دو قرن اخیر کاملاً بازتاب یافته است. مقاومت در برابر سیاستهای استعماری بیشتر در قالب نهضت‌های شیعی و با مشارکت قومیت‌های لر، کرد، آذری و فارس شیعی صورت گرفت. شیعه بودن به خصلت اشتراک‌ساز و متفق‌کننده این قومیت‌های مختلف‌الهییه تبدیل شد که در عین حال بیانگر قدرت بینظیر برداشت شیعی مدارانه از اسلام است.

اما در مورد بحث اصلی ما؛ ذوب هویت آذری در لوای شعار و متالیته انترناسیونالیستی اسلام شیعی، تلاش پیگیر و نتیجه نسبتاً موفق شبکه مشترک روحانیون آذری - فارس بوده است. سیستم اشتراکی مرجعیت تقلید دارای آنچنان قابلیت و همگونی‌ای بوده که آذریها را بیش از دغدغه‌های ملی به سوی احساسات و رفتارهای سیاسی برپایه آموزه‌ها و فتوای مذهب سوق داده است. یعنی هژمونی مذهب سیاسی شده، امکان بسیج پتانسیل سیاسی - اجتماعی جامعه آذربایجان را در راستای اهداف فارس‌سالارانه فراهم آورده است (بعنوان مثال نقش‌آفرینی آذریان در جریان جنگ هشت ساله). این حالت در عین حال به مانعی اساسی فرا راه تلاش‌های ملی‌گرایانه آذریها تبدیل می‌شود که نیازمند شناخت دقیق و جامع کلیه جوانب می‌باشد.

ج - درهم‌تنیدگی فرهنگی و اقتصادی؛ در مقایسه با دو فاکتور بالا کم‌اهمیت‌تر به نظر می‌رسند اما محصول تغذیه‌کننده یک حالت یکپارگی نامتعادل است. نامتعادل بدین مفهوم که منافع و حقوق ملی آذریان در این یکپارگی پایمال شده است.

نخست در میدان اقتصاد نگاهی به یکپارگی مزبور بیندازیم: سرمایه‌داری بورژوازی آذری در پیوندی شدید و گسترده با بورژوازی مرکز قرار داشته است. این اقتصاد همیار و هماهنگ شده، به نحوی قوت‌بخش روندهای سیاسی - اجتماعی مشترک آذریان و اقتدار مرکزی بوده است. زیرا منافع مشترک و نزدیک بهم، رفتارها و موضع‌گیری‌های مشترک را ایجاد کرده است. بکارگیری سرمایه و نیروی کار آماتور یا متخصص آذری کاملاً در تطابق با هژمونی اقتصادی و سیاسی مرکز قرار داشته است. پراکنش جغرافیایی، صحت این قاعده را بر هم نزنده است. بورژوازی آذری ماهیتی ملی به خود نگرفته و یا اساساً بدان احساس نیاز نکرده است. به همین دلیل، زیرساخت مادی شکل‌گیری فرهنگ و هویت آذری برای آذریان کمتر فرصت بروز یافته است.

چالش طبقاتی زیر تاثیر انگیزه‌های سوسیالیزم وارداتی، حتی فرصت تعریف‌شدن هم پیدا نکرده است. بافت ردگرای مذهبی و ویژگی برآیند نیروهای اجتماعی، زمینه رشد گرایش‌های چپی را چندان مهیا نکرده است. پیشه‌وری در تزریق اندیشه‌های برابرخواهانه و شعارهای سوسیالیستی ناکام ماند. بینش طبقاتی در آذربایجان با وجود توان کارگری بالا (کارگاهی و کارخانه‌ای) به جریانی سیاسی تبدیل نگردیده است.

دوم در میدان فرهنگی باید نگاهی دقیق‌تر به وضعیت کنونی انداخت. پدیده تحقیر فرهنگی آذریها، فراتر از یک برخورد شوونی فارسیستی، به حالت برخورد سایر قومیت‌ها هم در آمده است. موضوع حیاتی در این رابطه؛ رضایت و در مواردی همکاری فرهنگ آذری به تولید، تزریق و تحمیل خوارانگاری آذریهاست. آذری‌سیتی و حقیرسازی هویت آنها هرچند محصول شوم پروژه غیرعلمی "ملت‌سازی" پهلویها بود اما آثار فراجانبه‌ای آن بر روابط اجتماعی قومیت‌های دیگر با آذریها نیز تاثیرگذار بوده است. در مقابل سیاست آسیمیلیسیون فارس، اولاً تحلیلات کافی تئوریک صورت نگرفته، دوماً پروژه‌ای متکی بر خودسازی ملی (در فرد و جامعه) ارائه نگردیده و سوماً نه تنها به این کارها پرداخته نشده بلکه آب به آسیاب خرده‌گیری ملی آذریها از سوی طیف‌های مختلف آذری هم ریخته شده است. (بعنوان مثال در سالهای اخیر، اباء از تکلم به زبان آذری به فوبی اجتماعی تبدیل شده و یاددهی زبان فارسی از کودکی رواج یافته است) در جبهه دیگر، عمده پتانسیل و نیروی روشنفکری و تولید فکری آذریان در کانال خدمت به توسعه فرهنگ فارسی جریان پیدا کرده است. این وضعیت، کاملاً نامتعادل است که باید به نحوی متعادل گردد. تکاپوی این چند سال اخیر در زمینه‌های

روشنفکری آذری، تکافوی ساخت هویت مستقل ملی را نمی‌کند. بنحوی اغفال هم در آن مشاهده می‌شود که باید نیروی ملی‌خواهی آذری بدان دقت کافی داشته باشد.

3 - ایده ای درباره ناسیونالیزم آذری

کار ساختن پایه‌های ناسیونالیزم یک ملت بیش از یک کار تئوریک، به بستر مادی و نیازهای روزانه و تاریخی آن ملت بستگی دارد. می‌توان از دروازه این سوالات وارد مبحث گردید که آیا تعریف ناسیونالیزم آذری ممکن و یا لازم است؟ و در این پروسه باید به کدام پارامترها تکیه کرد؟ در این برهه از زمان آیا علم کردن خواسته‌های ملی - فرهنگی - سیاسی از سوی آذریان در ایران می‌تواند تا چه اندازه مثبت و یاری‌رسان توسعه آزادی و فرایند دمکراتیزاسیون باشد؟ و ...

تاکنون تعریفی شفاف و از آن مهمتر جریانی سیاسی بر پایه دستیابی به اهداف ملی آذری - غیر از جمهوری ناکام آذربایجان - صورت نگرفته است. یعنی ناسیونالیزم آذری تا حدودی مبری از میراث است. با اینحال در برابر یکپارگی نامتعادلی که در این نوشتار بدان اشاره رفت، تداوم آن برای حتی خود فارسها هم مضر است. به نظرم ناسیونالیزم آذری شدیداً نیاز به کار تئوریک دارد. هویت‌یابی ملی، حق مسلم و در عین حال ضروری‌ترین پروسه در تکامل اجتماعی یک ملت است. فرد آذری‌ای که فاقد مشخصه‌های هویت ملی خویش باشد و یا اگر دشمن هویت خویش باشد(!)؛ در واقع دشمن فارس، کرد و دیگران نیز هست. بنابراین، هراسی از تولد ناسیونالیزم آذری نباید به دل کسی راه یابد. البته ناسیونالیزمی که مثبت برای آذریها و قومیت‌های دوروبر باشد. در این رهگذر، افتادن به دام گرایش‌های شوونی مطمئناً راه مکافات تاسف‌آور را هموار می‌کند. نباید فارس‌ستیزی (یا دشمنی با قومیت‌های دیگر) را بعنوان ناسیونالیزم آذری تلقی کرد. قابلیت همزیستی ناسیونالیزمها، فاکتور مهمی در این رابطه است. بنا به همین دلایل، دورنمای ناسیونالیزم آذری از تولید اندیشه آن مهمتر می‌باشد.

ب - نظراتی کوتاه درباره کردستان ایران

پرهیز از اطناب کلام، ایجاب می‌کند به اشاراتی کوتاه بسنده کنم. گذشته و حال کردها، پیوندی ژرف و نزدیک با قومهای ایرانی دارد. شیفت اقتدار و اشکال گوناگون جغرافیای سیاسی، ستون اساسی پیوندها را درهم نشکسته است. این ستون به درازای هزاران سال از مولفه‌های اشتراک‌ساز نژادی - فرهنگی - زبانی و باورداشتی تغذیه شده است. مقصود از اشاره به چنین پیوندی؛ تقویت ایده "برادر کوچک و محروم از ارث بودن کردها" در قبال فارسها نیست. در ضمن، تزهایی که با استدال آریایی بودن، امروزه کردها را از تلاش برای احقاق حقوق ملی و سیاسی منع می‌کنند، فاقد ارزش علمی بوده و در عین حال بسیار آسیب پذیرند. بهر حال، نمی‌توان پیوندی از این نوع را منکر شد و اما اشتراکات را هم نمی‌توان بعنوان بهانه سیاسی سرکوب خواسته‌های ملی کردها پذیرفت. نما و ماهیت کردی در تشکیل ماد بعنوان نخستین فرمیابی سیاسی ایران، تعیین‌کننده و بارز بوده اما در گذر تاریخ، حاشیه‌رویی و راندگی از دستگاه قدرت سیاسی (بصورت دو رویه جدا از هم)؛ به ترجیح کردهای کوه‌نشین تبدیل گردید. کیان کردها به صورت شکل‌های بومی اقتدار در توافق با مرکز حفظ می‌گردیده است. بندرت در حرکت‌های فراکیانی و رویه‌های رو به خارج شرکت داشته و یا به "سیاست اشغال" تمایل نشان داده‌اند. دغدغه و خواست اصلی حاکمان کرد، پاسداشت قلمروی محلی خویش بوده است. لذا تاریخ سیاسی کرد تا دوران معاصر، تاریخی است که بیشتر بر اساس منافع مشترک در موازنه‌ای با مرکز قدرت سیاسی قرار داشته و تنها پارامترهای اشغالگری و یا رویارویی با اشغال‌شدگی، دگرگونی‌هایی در آن پدید آورده‌اند.

دوران معاصر کرد بیشک دارای جداگونگیهایی متاثر از فرایندهای شکل‌گیری نوین سیاسی و بافت‌یابی براساس هژمونی سیاستهای استعمار بوده است. چالش با مرکز مداراگرایی قبلی بر سر تحمیل سیاستهای "یکپارہ سازی کشور و ملت" از سوی و در سوی دگر، زوال‌یابی اقتدار بومی، به بروز شورشیهای انجامید که در هر برهه زمانی، دارای کارا کتری خاص بوده است. تفاوت ماهوی رهبریت این شورشیها بیانگر و ناشی از خصیصه‌های متفاوت محرک و جهت‌دهنده آنها بوده است. رهبران؛ خانها، بیگها، ملاها، شیخها و در واقع الیت حاکم جامعه بوده‌اند. و به تبع آن، شورشیها ماهیتی طبقاتی، مذهبی، سیاسی با جلایی ملی پیدا کرده‌اند.

وضعیت خاص کردها در ایران از دیرباز دارای تفاوتهایی با کردهای سایر بخشها بوده که بیشتر به اشتراکاتی برمی‌گردد که بین زیرمجموعه‌های قومی ایران وجود داشته است. بویژه در نیم سده اخیر، رفتار خشونت‌بار سیاسی کردها در برابر اقتدار مرکزی ایران به گمانم عمدتاً ناشی از اشتباهات راهبردی و راهکاری دولتمردان بوده است. البته تنها کردها در حیطه نتایج چنین وضعیت سیاسی قرار نداشته‌اند.

پردازش ریز سیر رویدادها در حوصله این نوشته نیست. نتایج کلی حکایت از نموداری سینوسی در حرکت ملی کرد دارد: آغاز، رشد صعودی، نقطه اوج و سیر نزولی به سوی ارزش مقدار ایگریگی صفر و دوباره همان روند. بدین معنا که دستاوردی مادی در پی نداشته و تنها ایکس معادله یعنی زمان افزایش یافته است.

به رغم این، یک فرهنگ استوار پایداری بوجود آمده است. "بجای من قاضیهایی زاده خواهند شد" فراتر از وصیت رهبری که سرفرازان، جاودانگی را به ارزش ملی تبدیل کرد؛ بذر فرهنگی را پاشید که جوانه‌های آن همیشه رویا ماند. هدفم بعد کاربزمایی و افسانه‌ای قضیه نیست اما از دید جامعه‌شناختی هم اگر به پیامدهای آن بنگریم به رگه‌هایی از مقاومت بر می‌خوریم که در پروفیلهایی از زمان همواره خود را نمایان و سیکل گخیزش - سرکوب" را برقرار ساخته است.

کردها به سبب سیاسی کردن مناسبات خویش با مرکز، همواره از دایره قدرت سیاسی و اقتصادی ایران خارج مانده‌اند. قوانین و برخورد های تبعیض محور حکومت های گوناگون نیز در ایجاد چنین وضعیتی کم تاثیر نبوده است. بهر حال بغیر از مورد کردهای شیعه، سهم مشارکت کردها در اقتدار (در کلی ترین حالت) ناچیز بوده است. دادن جلوه تجزیه طلبی، تاکتیکی نسبتاً موفق در بسیج نظرات و دیدگاه عامیون و خاصيون قومیت های حاکم و غیر حاکم در برابر جنبش ملی خواهی کرد بوده است. حربه مذهب نیز در این فرایند کاملاً مورد سوءاستفاده قرار گرفته و تا مرز کردکشی سنی بدست کردهای شیعی هم پیش رفته است. آنالیز چنین وضعیت هایی البته که کاریست ضروری و دارای فوریت.

انداختن نگاهی به دستاوردها و نتایج تلاش مسلحانه خالی از فایده نیست. نقد این پراتیک باید بدور از دواير تنگ و یا حساسیت‌زایی‌های حزبی صورت گیرد. چراکه اساساً پدیده‌ای عمومی و مربوط به جامعه کردستان است تا تعلق به یک ساختار سیاسی خاص. اتکای محور مبارزه بر نگرشهای چپ‌مدارانه و سوسیالیست‌شون و کانالیزه کردن بخشی از پتانسیل ملی خواهی در بستر آن در یک سو، و در دگر سو کوشش برای تطبیق با تز جنبشهای رهایی بخش ملی، در کنار خطاهای تاکتیکی و دوره‌ای در برخورد با ماشین دولتی - جنگی رژیم و نیز در تقابل با یکدیگر؛ همگی دست در دست هم دادند تا نیروهای سیاسی کرد به مرز قناعت "ترک راهکارهای نظامی" کشانده شوند.

رویهم رفته و با نتیجه‌گیری از پراتیک‌های گذشته، فرهنگ مبارزات سیاسی - حقوقی در فرمهای مدنی باید بنحوی جایگزین فرهنگ انعطاف‌ناپذیر عصیانگری و اسلحه‌پرستی در کوهها گردد. همچنین جنبش ملی کرد در ایران نیازمند بازتعریفی از محتوا و شکل خویش است. در این رهگذر بایستی جایگاه سازش با ناسیونالیزمهای دیگر را تعیین و مهمتر از همه، طیف روشنفکر قومهای حاکم و غیر حاکم را نیز وادار به دگرگونیهایی در برخورد با قضیه ملی - دمکراتیک خویش کند.

ج - طرح دیالوگ میان آذریها و کردها

در چند محور زیر بررسی می‌شود:

1 - کیفیت روابط کنونی؛

در بخشهایی از این نوشتار به گذشته هر دو قوم اشاراتی کوتاه گردید. با این اوصاف در واقع، رابطه میان آنها نیز به دوره‌های باستانی بر می‌گردد. وحدت نظر و عمل در تاسیس ماد میان ساکنان آتروپاتن و کردستان گریزنپذیر بوده است. اشتراک آیینی نیز بر نوع روابط بسیار تاثیرگذار بوده و کردهای شهرنشین بالاجبار وارد مناسباتی تجاری با آذریان تاجر شهرنشین شده‌اند. عبور جاده باستانی ابریشم از مناطقی در آذربایجان و کردستان، این مناسبات را تقویت می‌بخشیده است. در دوران پس از استیلای اسلام نیز مناسبات نزدیکی به شیوه همیاری (بعنوان مثال در جنبش مردمی خرم‌دینان) بوده است. در جمهوریهای آذربایجان و کردستان نیز سطحی از همکاری سیاسی لزومیت داشت.

تفاوت مذهبی تا زمان دیکتاتوری جمهوری اسلامی، به فاکتوری جدایی‌انداز تبدیل نشده بود. روابط متداول اقتصادی و فرهنگی برقرار بود. اما رویه پولتیکی حکومت جدید چنان ایجاب کرد که از اشتراک مذهبی خویش با آذریها در سرکوب خیزشهای کردستان استفاده کند. در حقیقت حکومت در مناطق کردستان و نیز دوگانه‌نشین، با زبان آذری حرف می‌زد، زندانی می‌کرد، شکنجه می‌کرد و ماشه اعدام شورشیان کرد را می‌کشید. توان مردمی آذری به حالت بدنه ماشین جنگی و سرکوبگر رژیم در آمده بود. خود آذریها و وجدان روشنفکری - دمکراتیک آنها از این حالت سوءاستفاده ابزاری بی‌اطلاع و یا عاری از موضعگیری بودند و یا رضایتشان ناشی از تطابق منفعتی بود؟ در اینجا لازم به یادآوری است که برخورد کردها هم مطمئنا در بروز رویدادهایی ناگوار (جریان نقده و کشتار ترازدیک روستای قارنا) بی‌تاثیر نبوده است.

مشارکت اکتیو، سیستماتیک و پرجانبه آذریها در سرکوب قیامهای مردمی کردستان، تاثیرات فرهنگی و روانشاسانه فراوانی در پی داشته است. تبدیل کردستان به قتلگاه جوانان ساده دهات اردبیل و عشایر اطراف سهند و سیلان، ذهنیت دشمن تراشانه‌ای از کردها در دید عامیون و حتی خاصيون آذری پدید آورده و همچنین در میان کردها نیز ضدیت با دولت به صورت ضدیت با عجم‌ها (آذریها) در آمده است. این سیاست فتنه‌برانگیزانه و پراگماتیک رژیم، به سبب غفلت سیاسی سازمانها و روشنفکران کرد و آذری به سادگی شانس پیروزی به دست آورد. روابط بجای دادوستد "فرهنگی - اقتصادی" به جدالهایی نامتمدنانه در پشت لوله‌های تفنگ در آمد.

گرچه نسلهای جدید، چونان گذشته درگیر مسایلی با این بعد نیستند اما تاثیرات روانی و ذهنی این ربع قرن درگیری به آسانی زودنی نیست و یا دستکم، روندی خودبخودی نمی‌باشد. نیازهایی در این رابطه وجود دارند که باید بدانها پاسخ داده شوند.

2 - نیازها و ضرورتها؛

نخست اینکه تعیین فرم آتی اداری ایران با توجه به پیش‌بینیهای سیاسی، بایستی در کانون دقت قومیتها قرار گیرد. روال کلی نشان از رویارویی رژیم اسلامی با تهدیدات جدی فروپاشی دارد. با این اوصاف باید در زمانی کوتاه یعنی تا زمان دوام رژیم، گزینه فدرالی با دقت مورد بحث قرار گرفته و پیشنهاد مدلهای گوناگون آن ارائه گردد. تاکنون طرحهایی از سوی بسیاری از جریانهای سیاسی در این باره ارائه شده که بنظرم باید از فیلتر نظرات و دیدگاه قومیتها نیز گذرانده شوند. یک مدل فدرال، دمکرات، پلورل و لائیک؛ بهر حال به ترجیح مردم بعنوان جایگزین دیکتاتوری مذهبی تبدیل می‌گردد؟!

نقطه حساس در پرداختن به ضرورت بالا و مرتبط با مقوله فدرالیسم، مسئله دوگانه‌نشینی و قسما چندگانه نشینی (ارومیه) است. دوگانه‌نشینی در درازای نواری که از ماکو در شمال آغاز و با عبور از شهرهای سلماس، خوی، ارومیه، نقده، میاندوآب، تکاب، شاهین‌دژ، قروه و سنقر در جنوب ختم می‌شود، حالتی دموگرافیک پدید آورده که پیشینه تاریخی هم دارد. در نمونه‌هایی از این نوع در سایر نقاط دنیا شکلی از پوزیسیون سیاسی وجود دارد که البته در مواردی به سرچشمه درگیریهای خونین چندین ده ساله تبدیل شده است. خوشبختانه مدارا بجای منازعه، بیشترین ورق از تاریخ روابط مناطق دوگانه‌نشین آذری - کرد را رقم زده است. و چنانچه اشاره کردم حجم و سابقه درگیری کرد و آذری

به همین دو سه دهه حکومت رژیم اسلامی بر می‌گردد. این حالت، شانس زدودن تخریبیات را در مقایسه مثلاً با درگیری فلسطینیان و اسرائیلیان آسانتر به دست می‌دهد.

در کل؛ با انداختن دیدی به آینده، ارائه طرحی برای تثبیت روابطی معاصر بر پایه یک ساختار سیاسی توافقی در این مناطق ضرورت دارد. در وضعیت کنونی حالتی نامتعادل وجود دارد؛ حکمرانان آذری و حکمرانان کرد هستند. این نامعادله، جوابهایی منفی به دست داده است. بنابراین، در گامهای نخست و با در نظرگیری احتمال پابرجایی رژیم، تغییر این حالت و ایجاد بالانسی در آن، یک ضرورت تاریخی - سیاسی است. نفع آذریها در زبان و بازوی حکومت بودن نیست، چشمپوشی کردها هم از ابزارها و موقعیتهای بروکراتیک، اشتباه است. طرحهایی که در این باره ارائه می‌گردند بایستی دربرگیرنده تعادل‌زایی و رعایت اصول متداول دموکراتیک (بکارگیری متدهای رفراندم و انتخابات و ...) در تعیین ساختار اداری - سیاسی این مناطق باشند.

سوم هم؛ در کنار این بهبودبخشی‌ها، آشتی میان فرهنگهای آذری و کرد بر پایه معیارهایی دموکراتیک و متمدنانه، نیاز دیگری است که باید در چارچوب پروژه‌هایی مشترک و در روالی تدریجی به اجرا در آورده شوند. زدودن فرهنگ خشونت و تاثیرات درگیریهایی گذشته، خودبخود، طراحی پروژه‌هایی اجتماعی را الزامی می‌گرداند.

3 - پیش‌رطها و پیشنهادات؛

برای موفقیت این پروسه نخست، ایجاد پلاتفرمی اکتیو و زاینده متشکل از طیف روشنفکران ملی هر دو قوم لازم است.

دوم، جوانان بویژه دانشجویان و تحصیل‌کردگان عالی هر دو قوم را باید بعنوان نیروهای اصلی این پروسه، به سوی برداشتن گامهایی اساسی در این باره تشویق و سازماندهی کرد.

سوم، انواع سازماندهیهای جامعه مدنی مشترک می‌تواند بعنوان تمریناتی از دموکراسی مشترک طرح و اجرا گردند. بعنوان مثال سازمانهای اقتصادی، فرهنگی، محیط زیست و انواع انجمنهای مشترک را می‌توان تاسیس کرد.

چهارم، فرهنگ مدارا با فعالیتی سیستماتیک از سوی هنرمندان هر دو قوم در قالب پروژه‌های مشترک فرهنگی باید در میان کلیه طیفهای جامعه نفوذ داده شود. مثلاً برداشتن دیوارهای برلین در شهرهای دوگانه‌نشین (نقده)، گامی است عملی در جهت ایجاد فرهنگ آشتی.

نتیجه گیری:

بنابراین؛ چون تغییر بافت دموگرافیک مناطق دوگانه‌نشین ناممکن و اساساً مشکل‌ساز است و نیز ضرورت ارائه تعریفی روزآمد از نحوه روابط در سطوح سیاسی، فرهنگی، روشنفکری و حتی اقتصادی میان کردها و آذریها (که بجای درهم‌تنیدگی فارس - آذری، دچار ازهم‌بریدگی شده‌اند) به میان آمده است؛ آغاز پروسه‌ای از دیالوگ در این باره ضرورت پیدا کرده است. این گفتمان، به تبحر و احساس مسئولیتی بالا نیاز دارد. در بستر "الیانس کردی برای تحول دموکراتیک" که سعی در آغاز پروسه‌ای از گفتگو و بحث در باره مسایل راهبردی و تئوریک و به تبع آن تبیین فرموله‌هایی عملکردی و بریدن راه مبارزه ملی - دموکراتیک با متدهایی متفاوت می‌شود، "دیالوگ کرد - آذری" می‌تواند بعنوان محوری اساسی مدنظر قرار گیرد. ذهنیت علمی و متدهایی نوین، دو اصل مهم در برخورد با مسایل ملی قومیت‌های ایرانی هستند. امید آن که بتوان با تسهیم معیارمند توان ملی و تعیین نقش دینامیزمهای تحول‌زای هر دو جامعه، راه دموکراسی و آزادیها را هموارتر کرد.

داود رسولی کیا

kia@akurdi.com